

بررسی کفر مخالفین از دیدگاه روایات و علمای امامیه

احسان عوض پور^۱
علی پورجوهری^۲
محمدعلی حیدری^۳

چکیده

در بسیاری از روایات شیعی، مسأله کفر مخالفان مطرح شده است و برخی از علمای امامیه نیز بر اساس همین روایات، حکم به کفر مخالف نموده، آنها را از حوزه اسلام خارج دانسته‌اند. در خصوص حوزه معنایی مخالف، از روایات و کلام علمای امامیه برداشت می‌شود که مقصود مسلمانی است که شیعه اثناعشری نباشد. مخالفت نیز گرچه می‌تواند در حوزه‌های مختلفی، مانند اعتقاد به تجسیم و تشبیه و جبر و تفویض باشد، لکن بارزترین مصداق مخالفت، مخالفت در مسأله امامت و ولایت است. از سویی، در روایات بسیاری نیز تصریح شده که هر کس توحید و نبوت را بپذیرد، مسلمان است و تمام احکامی که برای مسلمان ثابت است، بر او نیز جاری می‌شود. بررسی روایات مرتبط در هر دو سو و نیز مراجعه به سایر روایات و کلام علمای امامیه نشان می‌دهد که هیچ‌یک از دو حکم اسلام و کفر را نمی‌توان به طور مطلق برای تمام مخالفان ثابت نمود؛ بلکه هم در حوزه حکم به اسلام و کفر و هم در معنای مخالف باید حکم به تفصیل نمود. آنچه می‌توان به طور یقینی ثابت نمود این است که کفر به معنای خروج از اسلام تنها برای مخالف معاند ثابت است، اما برای سایر اصناف مخالف، یعنی مخالف جاهل و منکر، حکم به اسلام می‌شود و اطلاعات و عموماًتی که در روایات وارد شده و کفر را برای مطلق مخالف ثابت می‌کند، بر مراتب و درجات مختلف کفر و ایمان حمل می‌شود.

واژگان کلیدی

کفر مخالف، کفر، اسلام، ایمان.

۱. دانش‌آموخته دکتری، گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

Email: ehsanavazpoor@gmail.com

۲. گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. (نویسنده مسئول)

استادیار گروه فقه و حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

Email: a.pourjavaheri@gmail.com

۳. استادیار گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

Email: ma1.heidari@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۱۷

طرح مسأله

آنچه در این پژوهش دنبال خواهد شد بررسی کفر مخالفان از دیدگاه روایات شیعه است. هدف آن است که در حد امکان، روایاتی را که ممکن است به نحوی کفر مخالف از آنها برداشت شود، مورد بررسی و کنکاش قرار دهیم تا در پایان بتوانیم دیدگاه روایات شیعه را نسبت به این مسأله دریابیم.

مقصود از «مخالف» در موضوع پژوهش، مسلمانی است که با شیعه اختلاف دارد، نه عموم مخالفان، تا هر غیرشیعی اعم از مسلمانان غیرشیعه و غیرمسلمانان را دربرگیرد؛ بنابراین مراد از آن، تنها کسی است که داخل در حوزه اسلام است، اما در امور خاصی با شیعه اختلاف نظر دارد و به عبارتی مسلمان غیرشیعی است.

لفظ شیعه نیز که به صورت مطلق ذکر شده، شیعه دوازده امامی را نمایندگی می‌کند؛ همان‌گونه که غلبه افراد و غلبه استعمال آن در این معنا، باعث شده در حال اطلاق، منصرف به شیعه دوازده امامی باشد.

نکته دیگری که تذکر آن لازم است این که همان‌گونه که از عنوان پژوهش نیز روشن است، نتیجه این تحقیق، تنها دیدگاه روایات را در این زمینه کشف خواهد کرد و نمی‌توان آن را به اسلام نسبت داد؛ زیرا یافتن دیدگاه اسلام در یک مسأله، مستلزم بررسی آن از منظر قرآن، روایات و عقل و سپس بررسی مجموع نتایج به دست آمده از این سه منبع است و چنین چیزی از حوصله این نوشتار خارج است.

در منابع روایی شیعه روایاتی نقل شده که در آنها احکام متفاوتی برای مخالف ذکر شده است. در برخی از این روایات، مخالف به صراحت کافر شمرده شده است و در برخی حکم به اسلام مخالف شده است.

مطالعه این روایات، این سؤال را در ذهن مطرح می‌کند که حکم مخالفان چیست؟ کدام یک از احکام ذکر شده در روایات برای مخالفان ثابت است؛ اسلام یا کفر و یا حکمی دیگر؟ اساساً مصداق مخالف کیست و برای کدام مخالف چنین حکمی وجود دارد؟ خلاصه این که دیدگاه روایات شیعه درباره مخالفان چیست؟

به منظور رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها، لازم است در ابتدا معنای کفر و مخالف

روشن گردد و سپس روایاتی که با این موضوع ارتباط دارد، مورد مطالعه قرار گیرد تا در نتیجه، جمعی بین این دسته از روایات - که به ظاهر متعارضند - ایجاد شود و این همان هدفی است که این پژوهش به دنبال آن است.

نکته دیگری که در این قسمت اشاره به آن لازم است، این که بررسی‌های انجام شده در این رساله باورمحور است نه فرقه‌محور.

پیشینه تحقیق

در رابطه با بررسی روایات کفر مخالفین، پس از جستجو، کتاب، مقاله یا پایان نامه مستقلی در این زمینه نیافتیم. تنها کتابی که ارتباط بیشتری با این موضوع دارد، کتاب «الإیمان و الکفر فی الکتاب و السنّة»، نوشته حضرت آیت الله سبحانی (حفظه الله) است. کتاب دیگری نیز از ایشان با عنوان «مرزهای توحید و شرک در قرآن» تألیف شده که این دو مفهوم را از دیدگاه قرآن بررسی کرده است.

البته بحث ایمان و کفر و حدود و معاییر آن در کتاب‌های کلامی بسیاری مطرح شده است، اما این بحث‌ها با رویکرد بررسی و تحلیل روایات مطرح نشده و عموماً برای تأیید موضع اتخاذ شده، به روایات مرتبط استناد شده است.

مفهوم کفر کلامی و تفاوت آن با کفر فقهی

کفری که در کلام از آن بحث می‌شود دایره‌ای گسترده‌تر از فقه و احکام فقهی دارد. کلام، به اقتضای موضوع و هدفش، به دنبال اثبات طهارت یا نجاست کافر، یا جواز و عدم جواز ازدواج با او و مانند آن نیست؛ بلکه در کلام، سخن از صحت یا عدم صحت عقیده و به تبع آن استحقاق یا عدم استحقاق عقاب است. به عبارت دیگر، کفر فقهی موضوع احکام دنیوی و کفر کلامی موضوع احکام اخروی است.

در کتب کلامی، ایمان را به تصدیق قلبی نسبت به آنچه خداوند معرفتش را واجب کرده، تعریف کرده‌اند و کفر را در مقابل ایمان قرار داده‌اند؛ بر خلاف تعاریف فقهی که آن را مقابل اسلام می‌دانستند. آنچه در بیشتر تعاریف کلامی به چشم می‌خورد این است که معیار در ایمان و کفر کلامی، قلب است نه زبان؛ بر خلاف معنای فقهی که بر مدار اظهار یا عدم اظهار شهادتین می‌چرخد. یکی دیگر از قیودی که در اکثر تعاریف کلامی

اخذ شده، استحقاق عقاب دائمی و عظیم است؛ یعنی انکار آنچه موجب استحقاق عقاب ابدی و عظیم شود، کفر آور است؛ این در حالی است که در تعاریف فقهی کفر، اصلاً سخنی از عقاب وجود نداشت.

سید مرتضی کفر را چنین تعریف می‌کند:

«وَالْكَفْرُ نَقِيضُ ذَلِكَ (الْإِيمَانِ) وَهُوَ الْجُحُودُ فِي الْقَلْبِ دُونَ اللِّسَانِ لِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى الْمَعْرِفَةَ بِهِ، وَلَا بُدَّ بِدَلِيلٍ شَرْعِيِّ مِنْ أَنْ يَسْتَحِقَّ بِهِ الْعِقَابَ الدَّائِمَ الْكَبِيرَ؛ كَفْرٌ نَقِيضُ آن (ایمان) است و عبارت است از انکار قلبی و نه لسانی نسبت به آنچه خداوند متعال معرفت و شناخت آن را واجب نموده و دلیل شرعی نیز دلالت کرده که چنین انکاری موجب استحقاق عقاب دائمی و بزرگ است.» (شیخ مرتضی، ۱۴۱۱ق، ۵۳۷).

شیخ طوسی (رحمه الله) نیز در این زمینه چنین می‌نویسد:

«الْإِيمَانُ هُوَ التَّصَدِيقُ بِالْقَلْبِ وَلَا اعْتِبَارَ بِمَا يَجْرِي عَلَى اللِّسَانِ وَ كُلُّ مَنْ كَانَ عَارِفًا بِاللَّهِ تَعَالَى وَ نَبِيِّهِ (ص) وَ بِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَعْرِفَتَهُ مُقَرَّراً بِذَلِكَ مُصَدِّقاً بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ. وَ الْكَفْرُ نَقِيضُ ذَلِكَ وَ هُوَ الْجُحُودُ بِالْقَلْبِ دُونَ اللِّسَانِ بِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ الْمَعْرِفَةَ بِهِ وَ يَعْلَمُ بِدَلِيلٍ شَرْعِيِّ أَنَّهُ يَسْتَحِقُّ الْعِقَابَ الدَّائِمَ الْكَبِيرَ؛ إِيْمَانٌ عِبَارَةٌ اسْتِزَادَ تَصَدِيقِ قَلْبِي وَ أَنْجَحَ بِرِ زَبَانِ جَارِي مِي شُود، اعْتِبَارِي نَادَرْد. هَرِ كِه خِداوند متعال و پیامبرش را بشناسد و نسبت به آنچه خداوند معرفتش را واجب نموده، شناخت داشته باشد و اقرار نماید و تصدیق کند، مؤمن است. کفر نقیض ایمان است و عبارت است از انکار قلبی و نه زبانی نسبت به آنچه خداوند متعال معرفتش را واجب کرده و دلیل شرعی مبنی بر استحقاق عقاب دائمی و فراوان به سبب آن، وجود داشته باشد.» (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق، ۲۲۷).

همان‌گونه که روشن است، در این تعاریف انکار آنچه خداوند شناخت آن را واجب کرده سبب کفر معرفی شده است و از مواردی که اغلب علمای شیعه معرفت به آن را شرط ایمان دانسته‌اند، اعتقاد به امامت است. بنابراین، منکر امامت در نظر بسیاری از متکلمین کافر شمرده شده است، در حالی که از لحاظ فقهی به نظر اکثر متأخرین - محکوم به اسلام است.

بنا بر آنچه گفته شد روشن می‌شود که رابطه منطقی میان کفر کلامی و کفر فقهی،

عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی ممکن است کسی از لحاظ فقهی مسلمان شمرده شود، ولی بر اساس موازین کلامی شیعه، کافر باشد؛ اما چنانچه کسی در فقه کافر قلمداد شود، حتماً از لحاظ کلامی نیز کافر است.

بنابراین اگر در کلام، به کفر کسی حکم شود، به این معنا نیست که لزوماً باید حکم به نجاست او و حرمت ازدواج با او و حرمت ذبیحه او و احکامی از این دست نمود.

معنای کفر در قرآن و روایات

واژه کفر در قرآن و روایات در معانی مختلفی استعمال شده است. توجه به این معانی یا مصادیق مختلف، برای فهم بهتر معنای کفر و قضاوت صحیح‌تر در این زمینه کاملاً ضروری است.

از امام صادق (علیه السلام) درباره انواع کفر در قرآن پرسیده شد و حضرت انواع آن را بر اساس استعمالات مختلف قرآنی، پنج نوع برشمردند: کفر جحود، که یا از روی جهل است و یا از روی علم، کفر نعمت، کفر ترک اوامر الهی و کفر برائت.

قسم اول از کفر جحود عبارت است از انکار ربوبیت پروردگار و انکار بهشت و جهنم و امثال آن. قرآن از زبان افرادی که چنین اعتقادی دارند بیان می‌کند که می‌گویند: ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ؛ بجز دهر (روزگار)، کسی ما را از بین نمی‌برد. (الجاثیه، ۲۳) و به همین جهت، آنان را دهریه می‌نامند. انکار این عده، واقعی است و به حقیقت چنین اعتقادی دارند، گرچه درباره آن تحقیق و تفکر نکرده‌اند و به همین دلیل خداوند درباره آنها می‌فرماید: ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ؛ آنان تنها ظن و گمان می‌برند. (الجاثیه، ۲۳)

کفر در قرآن کریم در بسیاری از موارد در این معنا استعمال شده است، از جمله در آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَآئِيْهُمْ مُنُونٌ؛ برای کافران فرقی ندارد که ایشان را بترسانی یا انداز نکنی؛ آنها ایمان نمی‌آورند. (البقره، ۶)

قسم دوم از کفر جحود، انکار از روی علم است؛ یعنی حقانیت مسأله‌ای برای شخص روشن و ثابت باشد و با این وجود، آن را انکار کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛ و با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. (النمل، ۱۴) و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَكَأَنُوا

مِنْ قَبْلِ يُسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ و با آنکه خود آنها پیش از آن (بعث پیامبر اسلام) انتظار غلبه بر کافران داشتند، آن گاه که آمد و شناختند (که همان پیغمبر موعود است) باز به او کافر شدند، پس خشم خدا بر کافران باد (البقره، ۸۹).

قسم سوم از اقسام کفر که در قرآن استعمال شده، کفر نعمت است. ناسپاسی و شاکر نبودن در مقابل نعمت‌های الهی نیز یکی از انواع کفر است که در بسیاری از آیات قرآن، کفر به این معنا استعمال شده است، از قبیل: ﴿لِيُبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾؛ (فضل خداوند بر من) به این جهت است که مرا بیازماید که شکر (نعمت‌هایش را) می‌گویم یا کفران می‌کنم، و هر که شکر کند، شکر به نفع خویش کرده و هر که کفران کند همانا خدا بی‌نیاز و کریم است (النمل، ۴۰). ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛ اگر (نعمت‌ها) را شکر بگویید، (نعمت‌های) شما را افزایش می‌دهم، اما اگر کفران بورزید همانا عذابم شدید است (ابراهیم، ۷). و ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾؛ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر نعمت من به جای آرید و کفران نعمت من نکنید (البقره، ۱۵۲).

روشن است که این معنای کفر، ارتباطی با انکار خداوند یا معاد و یا سایر عقاید ندارد و در مقابل مرتبه بالاتری از اسلام و ایمان قرار دارد.

چهارمین قسم از اقسام کفر، ترک اوامر الهی است. یهودیان بنی قریظه و بنی النظیر در جنگ‌ها بر خلاف دستور تورات و عهد و میثاقی که از آنها گرفته شده بود، یکدیگر را می‌کشتند، اما اگر اسیری از جبهه مخالف به آنها می‌رسید، با گرفتن فدیة او را آزاد می‌کردند. خداوند متعال این مخالفتشان با عهد و میثاق الهی را کفر خوانده است و این معنای کفر، همان قسم چهارم از اقسام کفر، یعنی کفر به ترک اوامر الهی است (البقره، ۸۴-۸۵).

قسم پنجم از اقسام کفر در قرآن، بنا به فرمایش امام صادق (علیه‌السلام) کفر برائت است. در موارد بسیاری در قرآن، کفر به معنای بیزارگی جستن از شخص یا عقیده‌ای استعمال شده است. از جمله این موارد حکایت قول حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) است که

فرمود: ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ؛ از شما براءت می جویم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود تا وقتی که تنها به خدای یگانه ایمان آرید (الممتحنه، ۴). همچنین آنجا که از زبان ابلیس نقل می کند: ﴿إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ؛ از این که مرا پیش از این شریک خدا کرده بودید بیزاری می جویم (ابراهیم، ۲۲). و نیز آنجا که می فرماید: ﴿إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا؛ شما بت هایی را به جای خدای یکتا به خدایی گرفته اید تا در این زندگانی دنیا میانتان دوستی باشد، ولی در روز قیامت از یکدیگر براءت می جوید و یکدیگر را لعنت می کنید (عنکبوت، ۲۵).

این پنج قسم از اقسام کفر، در روایت امام صادق (علیه السلام) ذکر شده است (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ۳۲-۳۳). روایت دیگری نیز با مضمون مشابه از امام علی (علیه السلام) نقل شده که از لحاظ اقسام، تفاوتی با این روایت ندارد (توری، ۱۴۰۸، ج ۱، ۷۶-۷۷).

آنچه در پایان بحث مفهوم شناسی کفر شایان ذکر است این که کثرت معانی و اطلاقات کفر در لغت و اصطلاح و نیز تعدد وجوه آن در قرآن و روایات، استعمال صحیح و دقیق این کلمه و فهم معنای مقصود از آن در موارد استعمال را دشوار می کند و مستلزم احتیاط فراوان در به کارگیری این کلمه و مشتقات آن و یا برداشت از آن است.

مراتب و کاربردهای اسلام و ایمان

علاوه بر تغایر معنایی اسلام و ایمان، مراتب مختلفی نیز برای هر یک از این دو واژه وجود دارد که سبب تنوع اطلاقات و کاربردهای این دو واژه شده است. مرحوم علامه طباطبایی در *المیزان* مراتب مختلفی را برای اسلام و ایمان برمی شمارد که از این قرار است: مرتبه اول اسلام عبارت است از اقرار زبانی به توحید و نبوت و تلفظ شهادتین؛ خواه قلب نیز در این شهادت با زبان همراه باشد یا نه. آیه شریفه ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا؛ اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو: شما ایمان نیاورده اید، لکن بگوید اسلام آورده ایم (الحجرات، ۱۴). نیز به همین مرتبه از اسلام اشاره دارد.

پس از این مرتبه از اسلام، اولین مرتبه ایمان قرار دارد که عبارت است از اعتقاد قلبی به مضمون شهادتین به صورت اجمالی و لازمه این اعتقاد، عمل به غالب فروع است. دومین مرتبه از مراتب اسلام پس از اولین مرتبه از ایمان قرار دارد و عبارت است از قبول کردن عمده اعتقادات تفصیلی حقه، گرچه ممکن است انسان مسلمان در این مرتبه مرتکب خطا و گناه نیز بشود و در مواردی به وظیفه خود عمل نکند. آیاتی از قبیل ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾؛ آنان که به آیات ما ایمان آوردند و مسلمان بودند (الزخرف، ۶۹) و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جملگی در سلم (اسلام) وارد شوید (البقره، ۲۰۸). اشاره به این مرتبه از اسلام دارند.

پس از مرتبه دوم اسلام، دومین مرتبه از ایمان واقع است و عبارت است از اعتقاد تفصیلی به حقایق دینی و این مرتبه از ایمان در آیاتی مورد اشاره قرار گرفته است، از قبیل: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾؛ مؤمنان تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند سپس تردید به خود راه ندادند و در راه خدا با اموال و جان‌های خود مجاهده کردند. اینان راستگویانند (الحجرات، ۱۵). و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک‌رهایی می‌بخشد؟ به خدا و رسولش ایمان آورید و در راه خدا با اموال و جان‌هایتان مجاهده کنید (الصف، ۱۱).

سومین مرتبه اسلام به نظر مرحوم علامه مرتبه انس به اعمال و اخلاق مرتبه دوم از ایمان است. زمانی که انسان به دومین مرتبه ایمان انس بگیرد و اخلاقیات آن مرحله را در خود ایجاد کند، به گونه‌ای که هواها و هوس‌های نفسانی را تحت کنترل قرار دهد و گرایشی به زخارف دنیا نداشته باشد، به این مرتبه از اسلام دست یافته است. آیه شریفه ﴿فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که

کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند (النساء، ۶۵). از این مرتبه از اسلام سخن می‌گوید.

پس از این مرتبه از اسلام، سومین مرحله از ایمان قرار دارد و اخلاق فاضله از قبیل رضا، تسلیم، صبر در راه خدا، زهد و ورع کامل و حب و بغض در راه خدا از لوازم این مرتبه از ایمانند. آیات آغازین سوره مؤمنون به این مرتبه از ایمان اشاره دارند.

چهارمین و بالاترین مرتبه اسلام، بعد از مرحله سوم از ایمان قرار دارد و انسان در این مرتبه دیگر هیچ استقلال و ملکیتی برای خود نمی‌بیند، بلکه خود را محض ربط و فقر محض می‌داند. اسلام در آیه شریفه ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾ (البقره، ۱۲۸). به همین معناست؛ زیرا اسلام به معانی گذشته، پیش از این نیز برای حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) محقق بود و روشن است که در خواست اسلام توسط آن حضرت در اواخر حیاتش، در خواست مرتبه‌ای بالاتر از اسلام است و آن همین مرتبه چهارم از اسلام است.

پس از این مرتبه از اسلام، بالاترین مرتبه از ایمان قرار دارد. در این مرتبه، حالت ارتباط فقری و ربطی به خداوند متعال تمام افعال و احوال بنده را فرامی‌گیرد و انسان در همه حالات و همه اعمالش یقین دارد به این که هیچ چیزی بجز ذات اقدس الهی استقلالی از خود ندارد و هیچ سببی بدون اذن او تأثیر نمی‌گذارد. آیه شریفه ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ﴾ آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان غالب می‌شود و نه اندوهگین می‌شوند. همان کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند (یونس، ۶۲). به این مرتبه از ایمان اشاره دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ۳۲-۳۳).

معنای «مخالف» در روایات و کلام علمای امامیه

در موارد متعددی کلمه «مخالف» و مشتقات آن -چه به صورت اسم و چه به صورت فعل، مانند «من خالفکم»- در روایات استعمال شده است. این تعبیر در اکثر موارد، اشاره به عده خاصی دارد و به اصطلاح، عنوان مشیری است که غالباً معنای لغوی آن به صورت مطلق اراده نشده است.

استعمال واژه «مخالف» و مشتقات آن در لسان ائمه (علیهم‌السلام) دو حالت دارد.

گاهی به معنای مطلق مخالف استفاده شده است که در این حالت تمامی کسانی را که از جهتی با تشیع اثناعشری مخالفتی دارند، شامل می‌شود و فرقی میان مسلمان و غیرمسلمان نیست. این معنا اعم از غیرمسلمانان و مسلمانان غیرشیعی است.

حالت دوم که بیشتر موارد را به خود اختصاص داده و در این رساله هم مورد نظر است استعمال آن در معنای مسلمانان غیر شیعی اثناعشری است. واژه «مخالف» و مشتقات آن را ائمه (علیهم‌السلام) بیشتر درباره کسانی استعمال کرده‌اند که از جهت اصل انتساب به اسلام با شیعه اثناعشری مشترک بوده، اما در امر یا اموری با آنان اختلاف داشته‌اند. توجه به روایات زیر این مطلب را روشن‌تر می‌کند.

امام صادق (علیه‌السلام) در روایتی برای عده‌ای از شیعیان نقل می‌کنند:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا قَنْبَرُ قُمْ فَاسْتَبَشِّرْ فَإِنَّهُ سَاخِطٌ عَلَى الْأُمَّةِ مَا خَلَا شِيعَتَنَا أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفًا وَ شَرَفُ الدِّينِ الشَّيْعَةُ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عِمَادًا وَ عِمَادُ الدِّينِ الشَّيْعَةُ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّدًا وَ سَيِّدُ الْمَجَالِسِ مَجْلِسُ شِيعَتِنَا أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شُهُودًا وَ شُهُودُ الْأَرْضِ سُكَّانُ شِيعَتِنَا فِيهَا أَلَا وَ إِنَّ مَنْ خَالَفَكُمْ مَنُشُوبٌ إِلَيَّ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصُلِّي نَارًا حَامِيَةً﴾؛ امیرالمؤمنین فرمودند: ای قنبر! برخیز و بشارت بده که خداوند بر امت غضبناک است، بجز بر شیعیان ما. آگاه باشید که هر چیزی شرفی دارد و شرف دین شیعه است، آگاه باشید که هر چیزی ستونی دارد و ستون دین شیعه است، آگاه باشید که هر چیزی سید و آقای مجالس، مجلس شیعیان ماست، بدانید که هر چیز شهودی دارد و شهود زمین شیعیان ما، بدانید که هر که مخالف شما باشد، به این آیه منسوب است: ﴿در آن روز رخسار طایفه‌ای ترسان است و همه کارشان رنج و مشقت است و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند (مجلسی، ۱۴۹۳ق، ج ۶۵، ۴۳).

این حدیث، «مخالف» را به صراحت در مقابل شیعه قرار می‌دهد و به قرینه ابتدای روایت که فرمود: «خداوند بر امت غضبناک است» و سپس شیعه را از امت استثنا کرد، به روشنی فهمیده می‌شود که «مخالف» در اینجا کسی است که از امت اسلام محسوب می‌شود اما در مقابل شیعه قرار دارد.

در باب غسل میت از امام رضا (علیه السلام) روایت شده که فرمودند:
«وَ إِنْ حَضَرَكَ قَوْمٌ مُّخَالِفُونَ فَاجْهَدْ أَنْ تُعَسِّلَ لَهُ غُسْلَ الْمُؤْمِنِ وَ أَحْرِفِ عَنْهُمْ
الْجَرِيدَةَ؛ اگر کسی از مخالفان حضور داشت، باز تلاش کن که میت را به روش اهل ایمان
غسل دهی و جریده را از آنان مخفی کن.» (پیشین، ج ۷۸، ۲۹۱).

در این روایت، قطعاً مقصود از «مخالف»، غیر امامی است، زیرا بحث در کیفیت غسل
و تکفین میت است و این که به دلیل وجود عده‌ای از مخالفین، اجرای غسل و تکفین میت
بر طبق دستور شیعه مشکل است. قرینه دیگر که دلالتش بیشتر است، دستور امام
(علیه السلام) به مخفی کردن جریده است، که بر طبق فقه شیعه مستحب است، اما فقهای
غیر امامی آن را جایز نمی‌دانند. این مسأله به وضوح مقصود از «مخالف» را در این روایت
معین می‌کند.

از این روایات، به عنوان نمونه‌ای از ده‌ها روایت مشابه استفاده می‌شود که واژه
«مخالف» و یا مشتقات آن در لسان ائمه (علیهم السلام) غالباً برای اشاره به مسلمانان
غیر شیعه استعمال می‌شده است.

در میان علمای امامیه نیز استعمال واژه «مخالف» و مشتقات آن به معنای مسلمان
غیر شیعی کاملاً رایج و متداول بوده، به گونه‌ای که این واژه در حالت اطلاق، بی‌تردید
منصرف به مسلمان غیر شیعی است. در اینجا به عنوان نمونه کلام دو تن از علمای امامیه را
ذکر می‌کنیم:

شیخ طوسی (رحمه الله) در باب غسل میت عبارت «اهل الخلاف» را برای اهل سنت
استعمال کرده و چنین نوشته است:

«وَ لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ مِنْ أَنْ يُعَسَّلَ أَهْلَ الْخِلَافِ فَإِنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ عَسَلَهُ غُسْلَ أَهْلِ
الْخِلَافِ وَ لَا يَتْرُكُ مَعَهُ الْجَرِيدَةَ؛ شایسته نیست برای مؤمن که اهل خلاف را غسل دهد،
اما اگر اضطراری وجود داشته باشد، باید او را به روش اهل خلاف غسل دهد و جریده به
همراه او نگذارد.» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ۱۸۱).

علامه مجلسی (رحمه الله) در شرح روایتی از امام صادق (علیه السلام) که فرمودند:
«ذَرُوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ وَ إِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ؛ مردم را رها

کنید؛ زیرا آنها (دین خود را) از مردم گرفتند، اما شما از رسول الله.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ۱۶۶). چنین می‌نویسد:

«ذَرُّوا النَّاسَ أَيِّ ائْتَرُكُوا الْمُخَالِفِينَ وَ لَا تَتَعَرَّضُوا لِمُعَارَضَتِهِمْ وَ مُجَادَلَتِهِمْ، أَوْ لِدَعْوَتِهِمْ أَيْضاً تَقِيَّةً؛ مردم را رها کنید، یعنی مخالفین را رها کنید و با آنها معارضه و مجادله نکنید، یا حتی آنها را به اقتضای تقیه دعوت ننمایید.» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ۲۵۴).

کلمات علما، چه در کتب فقهی و چه کلامی، مملو از استعمال واژه «مخالف» در این معناست و نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نیست.

روایات دال بر کفر مخالف

از آنجا که این روایات از لحاظ نوع مخالفتی که منجر به صدور این احکام شده متنوع‌اند، آنها را بر اساس نوع مخالفت به صورت مستقل و در سه بخش به صورت مختصر و اجمالی بررسی می‌کنیم. بخش اول عبارت است از حکم اعتقاد به تجسیم و تشبیه، بخش دوم، حکم اعتقاد به جبر یا تفویض و بخش سوم، حکم عدم پذیرش ولایت و امامت ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در روایات را مورد بررسی قرار خواهد داد.

روایت مربوط به کفر اهل تجسیم و تشبیه

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا (عليه‌السلام) يَقُولُ مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَاذِبٌ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾؛ از داوود بن قاسم نقل شده که گفت: از علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) شنیدم که می‌گفت: هر کس خدا را به مخلوقاتش تشبیه کند مشرک است و کسی که او را به مکان نسبت دهد کافر است و هر کس به او چیزی نسبت دهد که از آن نهی کرده، کاذب است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿تنها کسانی افترا می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند و دروغ‌گویان همینانند﴾ (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ۶۸).

از لحاظ سلسله سند، تمام راویان این روایت امامی و ثقة‌اند، بنابراین، روایت فوق از لحاظ سندی صحیح است. علاوه بر این، روایت فوق در بسیاری از کتب روایی آمده

است. فتال نیشابوری در روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ۳۶) شعیری در جامع الأخبار، (شعیری، بی تا، ص ۶) ابن شهر آشوب در متشابه القرآن و مختلفه (مازندرانی، ۱۳۶۹ق، ج ۱، ۶۹) و طبرسی (رحمه الله) در احتجاج (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ۴۱۰) این روایت را با همین الفاظ نقل کرده‌اند. مضمون این روایت نیز با الفاظ دیگری در منابع متعدد و با طرق و اسانید مختلف نقل شده است. بنابراین، در صحت و صدور این روایت از معصوم، هیچ تردیدی راه ندارد.

در این روایت چند گزاره آمده که از این قرارند:

۱- کسی که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کند مشرک است.

۲- کسی که برای خداوند مکان روا بداند کافر است.

۳- کسی که به خداوند چیزی را نسبت دهد که از آن نهی فرموده کاذب است.

در این قسمت، گزاره دوم محل شاهد است. امام (علیه السلام) کسی را که برای خداوند متعال مکان قائل باشد، کافر شمرده‌اند. به بداهت روشن است که اعتقاد به مکان دار بودن خداوند، موضوعیتی در این حکم ندارد و هر اعتقاد مشابهی نیز محکوم به همین حکم است. اتصاف به مکان تنها در مورد چیزی صادق است که جسم داشته باشد و دارای بُعد باشد. بنابراین، اثبات مکان برای خداوند متعال، مستلزم اثبات جسمیت برای اوست و در نتیجه، آن حکمی که در خصوص اثبات مکان برای خداوند متعال ثابت است، به طریق اولی در مورد اعتقاد به جسمیت برای او نیز ثابت خواهد بود. به اضافه، اثبات هر ویژگی دیگری که لازمه جسمیت است نیز همان حکم را به دنبال خواهد داشت.

بنابراین، می‌توان از این حدیث نتیجه گرفت که اثبات هر صفت یا حالتی که لازمه

آن ثبوت جسمیت برای خداوند باشد، کفر به خداوند متعال است.

نکته دیگر این که حکم کفر در این روایت مطلق است. در این روایت قرینه‌ای بر هیچ یک از انواع کفر وجود ندارد. بنابراین، به حکم اطلاق لفظ «کافر»، کفر به صورت مطلق ثابت است، مگر این که قرینه‌ای بر اثبات نوع خاصی از کفر اقامه شود که در جمع بندی این مسأله را بررسی خواهیم کرد.

روایت مربوط به کفر اهل جبر و تفویض

«عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُعَاوِيَةَ الشَّامِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا بِمَرْوٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رُويَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) قَالَ إِنَّهُ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ فَمَا مَعْنَاهُ قَالَ مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَوْ فَعَلْنَا ثُمَّ يَعْزُبْنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ وَمَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَضَّ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرُّزْقِ إِلَى حُجَجِهِ (عليهم السلام) فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِيضِ وَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِيضِ مُشْرِكٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ فَقَالَ وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِيْتَانِ مَا أَمْرُوا بِهِ وَتَرْكُ مَا نَهَوْا عَنْهُ فَقُلْتُ لَهُ فَهَلْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشِيئَةٌ وَإِرَادَةٌ فِي ذَلِكَ فَقَالَ فَأَمَّا الطَّاعَاتُ فِإِرَادَةُ اللَّهِ وَ مَشِيئَتُهُ فِيهَا الْأَمْرُ بِهَا وَالرِّضَا لَهَا وَالْمُعَاوَنَةُ عَلَيْهَا وَإِرَادَتُهُ وَ مَشِيئَتُهُ فِي الْمَعَاصِي النَّهْيُ عَنْهَا وَ السَّخَطُ لَهَا وَ الْخِدْلَانُ عَلَيْهَا قُلْتُ فَهَلْ لِلَّهِ فِيهَا الْقَضَاءُ قَالَ نَعَمْ مَا مِنْ فِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْعِبَادُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ قَضَاءٌ قُلْتُ مَا مَعْنَى هَذَا الْقَضَاءِ قَالَ الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَسْتَحِقُّونَهُ عَلَى أَعْمَالِهِمْ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ بَرِيد بن عمير شامی می گوید: در مرو بر علی بن موسی الرضا (علیه السلام) وارد شدم. به ایشان گفتم یا بن رسول الله! از جعفر بن محمد الصادق برای ما این گونه روایت شده که فرموده: نه جبر و نه تفویض؛ بلکه امری میان این دو. معنای این جمله چیست؟ فرمود: کسی که گمان کند خداوند کارهای ما را انجام می دهد، آنگاه ما را به خاطر آنها عذاب می کند، قائل به جبر است و کسی که گمان کند خداوند عز و جل امور خلق و روزی آنها را به حجت های خود واگذار نموده، قائل به تفویض است و قائل به جبر کافر و قائل به تفویض مشرک است. گفتم: یا بن رسول الله! امر بین امرین چیست؟ فرمود: این که مردم در انجام آنچه به آن امر شده اند و ترک آنچه از آن نهی شده اند، مختارند. گفتم: آیا در این امور، خداوند هم مشیت و اراده ای دارد؟ فرمود: اراده و مشیت خداوند در طاعات، فرمان به آنها و رضایت نسبت به آنها و معاونت بر آنهاست و اراده و مشیت او در معاصی، نهی از آنها و غضب نسبت به آنها و عقوبت بر آنهاست. گفتم: آیا قضای الهی هم در این امور وجود دارد؟ فرمود: آری، هیچ فعل خیر یا شری نیست که بندگان انجام دهند، مگر این که قضای الهی در آن وجود دارد. گفتم: معنای این قضا چیست؟ فرمود: حکم کردن بر آنها به ثواب یا عقابی که استحقاق دارند در دنیا و آخرت.» (ابن بابویه،

۱۳۷۸ق، ج ۱، ۱۲۴).

در این روایت، امام (علیه السلام) در جواب سؤال راوی در خصوص معنای امر بین امرین، تعریفی از جبر و تفویض ارائه نموده و حکم قائلین به هر یک از این دو نظریه را نیز بیان فرموده است. معنای جبر در این بیان امام (علیه السلام)، همان معنایی است که در روایت پیشین گذشت، اما تعریف ارائه شده از تفویض در این روایت، با روایت قبل متفاوت است. تفویض در این روایت به معنای اعتقاد به واگذاری امور مخلوقات به ائمه (علیهم السلام) از سوی خداوند متعال است. این همان معنای دوم تفویض است که در ذکر معانی تفویض به آن اشاره شد. توضیح این که عده‌ای از مسلمانان معتقدند خداوند متعال پس از خلق کردن ائمه (علیهم السلام)، امر خلقت و روزی مخلوقات را به آنان واگذار نموده است.

امام (علیه السلام) در رابطه با قائلین به جبر حکم کفر صادر فرموده است. این حکم از لحاظ شمول، مطلق است و در این روایت هیچ قیدی مبنی بر اطلاق این حکم وجود ندارد. عبارت «وَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ» و کسی که قائل به جبر باشد کافر است» به روشنی این مطلب را بیان می‌کند.

حکم تفویض در این روایت با روایت پیشین متفاوت است. امام (علیه السلام) در این روایت اهل تفویض را مشرک دانسته‌اند. وجه صدور این حکم مشخص است. قائلین به این نوع از تفویض، ائمه (علیهم السلام) را در اموری از قبیل خلق و رزق که از شئون خداوند متعال است، شریک او قرار می‌دهند. به همین جهت امام (علیه السلام) این عده را مشرک شمرده‌اند.

این حکم نیز از لحاظ گستره، همانند حکم سابق مطلق است و قید یا شرطی مبنی بر تضییق دایره این حکم در روایت وجود ندارد. تعبیر «وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِیضِ مُشْرِكٌ» و کسی که معتقد به تفویض باشد مشرک است» به وضوح این معنا را می‌رساند.

بنابراین، بر اساس روایت مورد بحث، کسی که قائل به جبر باشد مطلقاً کافر است و کسی که قائل به تفویض باشد، یعنی امور خلق و رزق بندگان و امثال آن را در دست ائمه (علیهم السلام) بداند، مطلقاً مشرک است. حال باید در جمع بندی روایات بررسی کنیم که

آیا در سایر روایات قید یا شرطی وجود دارد که دایره شمول این حکم را تضییق کند یا خیر.

روایت دال بر کفر عدم پذیرش ولایت امام (ع):

در روایتی از قول رسول الله (صلی الله علیه وآله) این گونه آمده است: «الْمُخَالِفُ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْضِي كَافِرٌ؛ کسی که پس از من با علی بن ابی طالب (علیه السلام) مخالفت کند (درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) اختلاف کند) کافر است.» (ابن بابویه، ۱۳۷۶ش، ص ۱۱).

این روایت در أمالی به شکل فوق نقل شده، اما شیخ حر عاملی (رحمه الله) در إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات به جای «عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»، «لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» نقل کرده است.

اگر روایت را به صورت اول معنا کنیم، مقصود از روایت این خواهد بود که هر کس در خصوص علی بن ابی طالب (علیه السلام) مخالفت کند، کافر است. روشن است که طرف مخالفت در این معنا، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است؛ یعنی کسی که پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، با آن حضرت درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) مخالفت کند، کافر است. بر اساس این معنا، پیامبر (صلی الله علیه وآله) تبیین می کنند که مخالفت با ایشان در زمینه خلافت حضرت امیر پس از آن حضرت، موجب کفر است.

اما اگر «المخالف» با «ال» متعدی شده باشد، به این معناست که هر کس پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، با علی بن ابی طالب (علیه السلام) مخالفت کند کافر است؛ یعنی طرف مخالفت در این صورت، خود حضرت امیر است و مخالفت نمودن با آن حضرت سبب کفر است.

به هر حال، چه حالت اول درست باشد و چه حالت دوم، نتیجه این می شود که عدم پذیرش جانشینی حضرت علی (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مخالفت با آن حضرت، حکم کفر را به دنبال دارد.

روایت دال بر کفر منکر امامت و ولایت امامان اثناعشری (ع)

از جمله این روایات، حدیثی است که در منابع مختلف روایی از امام صادق

(علیه السلام) روایت شده و از این قرار است: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ فَقَالَ عَرَفَ اللَّهُ إِيْمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُفْرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ (عليه السلام) وَ هُمْ ذَرَّةٌ حَسِينِ بْنِ نَعِيمٍ صَخَّافٍ مِي گويد از امام صادق (عليه السلام) در خصوص کلام خداوند عز و جل که فرمود: ﴿عده‌ای از شما کافر و عده‌ای از شما مؤمن هستيد﴾ پرسيدم، آن حضرت فرمودند: خداوند در آن روزی که آنها به صورت ذره در صلب آدم بودند و از آنها عهد و پیمان گرفت، ایمان و کفرشان را با ولایت ما شناخت.» (الکلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ۴۱۳).

تمامی راویان در سلسله سند این حدیث امامی و ثقه‌اند. بنابراین، روایت فوق از لحاظ سندی، صحیح است و هیچ خدشه‌ای نسبت به سندش وجود ندارد.

در خصوص مضمون این روایت مباحثی مطرح شده، از جمله این که در آیه منقول، جای مؤمن و کافر عوض شده و این که «عرف الله» باید به صورت لازم (عَرَفَ) معنا شود یا متعدی (عَرَّفَ) و هر کدام چه معنایی دارد و مباحث دیگری از این دست، که ممکن است پرداختن به آنها، به گونه‌ای خروج از محل بحث باشد.

آنچه با بحث ما مرتبط است این که از ابتدای خلقت انسان، ملائک ایمان و کفر در نزد خداوند متعال، پذیرش ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بوده و واسطه‌ای نیز بین ایمان و کفر وجود ندارد. پذیرش ولایت ائمه (علیهم السلام) مساوی ایمان و عدم پذیرش آن مساوی با کفر است. بنابراین، بر اساس این روایت کفر مخالف ولایت ائمه (علیهم السلام) قطعاً ثابت است.

نکته دیگر این که اطلاق این روایت نسبت به کفر مخالف، تمامی اصناف آن را شامل می‌شود؛ اما باید بینیم آیا اساساً در این روایت شرایط اطلاق‌گیری وجود دارد یا نه و نیز این که آیا هیچ مقیدی برای اطلاق این روایت ذکر شده است؟ بررسی این مسائل را به قسمت جمع بندی موکول می‌کنیم.

تحلیل و بررسی کفر مخالفین با توجه به روایات معارض

در این قسمت این نکته را بررسی می‌کنیم که آیا اصل کفر در خصوص مخالف ثابت است یا نه؟ و اگر ثابت شود، چه نوعی از کفر قابل اثبات است؟ در ابتدا توجه به این نکته لازم است که در مقابل تمامی روایاتی که در تأیید کفر مخالف در بخش گذشته نقل شد، روایات فراوان و مورد قبولی وجود دارد که اصل اسلام را شهادت به توحید و رسالت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) معرفی می‌کند و این دو شهادت را دروازه ورود به اسلام می‌شمارد.

از جمله این روایات، روایتی است که از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده که فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أُمَوِّتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ حَقَّقْتُمْ بِهَا أَمْوَالَكُمْ وَ دِمَاءَكُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَ كَانَ حِسَابِكُمْ عَلَى اللَّهِ؛ ای مردم! من مامور شده‌ام که با شما مقاتله کنم، تا زمانی که شهادت بدهید که خدایی جز الله نیست و این که من، محمد فرستاده خدایم. اگر چنین کنید، مال و جانتان را حفظ کرده‌اید، مگر در جایی که حقی باشد و حسابتان با خداست.» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ۲۸۴).

البته در این روایت، سخنی از اسلام نیست، لکن در روایات دیگری به این مطلب تصریح شده که با شهادت به توحید و نبوت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، حکم اسلام جاری می‌شود. از جمله این روایات، روایتی صحیح است که از امام صادق (علیه‌السلام) به این بیان نقل شده است: «الْإِسْلَامُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ التَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ بِه حُقِنَتِ الدَّمَاءُ وَ عَلَيْهِ جَزَتِ الْمَنَاحِكُ وَ الْمَوَارِيثُ وَ عَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ؛ اسلام عبارت است از شهادت به توحید و تصدیق پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که به وسیله آن خون‌ها حفظ می‌شود و نکاح و ارث نیز بر اساس آن جاری می‌شود و جماعت مردم بر ظاهر همین اعتقادند.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ۲۵).

همان‌گونه که روشن است، گواهی دادن به یگانگی خداوند و تصدیق پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در این دو روایت به منزله ورود به آیین اسلام معرفی شده است و کسی که این دو شهادت را بپذیرد، تمامی احکام ظاهری اسلام، از جمله نکاح و ارث و... بر او مترتب می‌شود.

اما، مسأله‌ای که وجود دارد این است که علاوه بر این روایات، روایات دیگری نیز وجود دارد که شرایط بیشتری را برای اسلام برشمرده است. به عنوان مثال، در روایتی صحیحی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که در تعریف اسلام چنین فرمودند: «الإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَحِجُّ الْبَيْتِ وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَذَا الْإِسْلَامُ؛ اسلام همان ظاهری است که مردم به آن معتقدند و عبارت است از شهادت دادن به این که خدایی جز الله نیست؛ یگانه است و شریکی ندارد و این که محمد بنده و فرستاده اوست و نیز اقامه نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و روزه شهر رمضان؛ این اسلام است.» (پیشین، ص ۲۴).

در این روایت، علاوه بر شهادت به توحید و نبوت، اقامه نماز و پرداخت زکات و حج و روزه رمضان نیز در تعریف اسلام آورده شده است.

در روایت دیگری، تولی و تبری نیز از شرایط اسلام شمرده شده است. ابو بصیر می گوید: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ سَلَامٌ إِنَّ خُثَيْمَةَ بِنَ أَبِي خُثَيْمَةَ حَدَّثَنَا أَنَّهَا سَأَلَتْكَ عَنِ الْإِسْلَامِ فَقُلْتَ لَهُ إِنَّ الْإِسْلَامَ مَنْ اسْتَقْبَلَ قِبَلَنَا وَ شَهِدَ شَهَادَتَنَا وَ نَسَكَ نُسُكَنَا وَ وَالَى وَلِيَّنَا وَ عَادَى عَدُوَّنَا فَهُوَ مُسْلِمٌ قَالَ صَدَقَ؛ در محضر امام باقر (علیه السلام) بودم. سلام به حضرت گفت: خثیمه بن ابی خثیمه به ما گفت که از شما درباره اسلام سؤال کرده و شما فرموده‌اید هر کس به قبله ما رو کند و به آنچه شهادت می‌دهیم شهادت دهد و مناسک و اعمال ما را بجا آورد و دوست ما را دوست دارد و دشمن ما را دشمن بدارد، مسلمان است. حضرت فرمودند: درست است.» (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۸۵).

همچنین، در روایتی شرط پذیرش شهادت به توحید و یگانگی خداوند متعال، قبول ولایت شمرده شده است. ابوسعید خدری می گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذْ قَالَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ فَقَالَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَتَحْنُ نَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّمَا تُقْبَلُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ هَذَا وَمِنْ شِيعَتِهِ الَّذِينَ أَحَدَ رَبُّنَا مِيثَاقَهُمْ فَقَالَ الرَّجُلَانِ فَتَحْنُ نَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ عَلَامَةُ ذَلِكَ أَنْ لَا تَحُلَّا عَقْدَهُ وَ لَا تَجْلِسَا مَجْلِسَهُ وَ لَا تُكْذِبَا

حَدِيثُهُ؛ روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بودند و عده‌ای از اصحاب، از جمله علی بن ابی طالب نیز در محضر حضرت بودند. حضرت رسول فرمودند: هر کس لا اله الا الله بگوید به بهشت وارد می‌شود. دو نفر از اصحاب گفتند: ما لا اله الا الله می‌گوییم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: شهادت لا اله الا الله، تنها از این (حضرت امیر) و شیعیانش پذیرفته می‌شود که خداوند میثاقشان را از ما گرفته. آن دو مرد گفتند: پس ما لا اله الا الله می‌گوییم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستشان را بر سر علی (علیه السلام) گذاشتند، سپس فرمودند: علامت این اعتقاد این است که پیمانتان را نشکنید و بر جای او ننشینید.» (ابن بابویه، ۱۴۰۶ق، ص ۷).

همان‌گونه که روشن است، این تعاریف و تعاریف دیگری که در روایات از اسلام ارائه شده از لحاظ سعه و ضیق با یکدیگر تفاوت زیادی دارند.

با توجه به این روایات که تعاریف متفاوتی از اسلام ارائه داده است و نیز احادیث کفر مخالف که کفر را به عناوین مختلف ثابت نموده است، به جهت نتیجه‌گیری دو راه در مقابل ما وجود دارد. راه اول این است که برخی از این روایات را از اعتبار ساقط بدانیم و تنها یک معنا با گستره مشخص را برای اسلام و کفر صحیح بدانیم و راه دوم این است که وجه جمعی میان این طیف گسترده از روایات ارائه کنیم.

راه اول قابل قبول نیست؛ به دلیل این که بسیاری از روایاتی که در این زمینه وارد شده، یا صحیح‌السند است و یا به دلیل قرائن موجود بر صحت محتوایی و صدور، مورد قبول و استناد اصحاب قرار گرفته است و آرای علما در زمینه اسلام و کفر، شاهد صدقی بر این معناست. بنابراین، تنها راهی که می‌ماند، یافتن وجهی برای جمع بین این روایات است.

بررسی این روایات و نیز مطالعه کلمات علمای شیعه نشان می‌دهد که راه جمع بین این روایات حمل کردن آنها بر تبیین مراحل مختلف اسلام، یا به عبارت دیگر، بیان تفاوت میان اسلام و ایمان و نیز اختلاف درجات هر یک می‌باشد. بر این اساس، اسلام و کفر هر دو، یک طیف گسترده معنایی را شامل می‌شوند که از لحاظ سعه و ضیق با هم اختلاف زیادی دارند و رابطه منطقی میان این دو مفهوم، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی برخی از درجات اسلام، با کفر قابل جمع نیست و برخی از مراتب آن با کفر قابل جمع

است.

با توجه به روایات فوق هم می‌توان چنین مطلبی را دریافت. در دو روایتی که از امام صادق (علیه‌السلام) در تعریف اسلام نقل شد، حضرت تصریح می‌فرماید که اقرار به توحید و نبوت تنها باعث محترم شمرده شدن خون و مال انسان‌هاست و تنها احکام ظاهری اسلام بر افرادی که چنین اقراری کنند، مترتب می‌شود. این تعبیر نشان می‌دهد که با اقرار به شهادتین، پایین‌ترین مرحله اسلام محقق می‌شود و شخص، از مرحله کفر فقهی خارج می‌شود، اما روشن است که مراتب بالاتر و درجات بلندتر اسلام و ایمان، تنها با اقرار زبانی حاصل نمی‌شود.

در برخی از روایات نیز، مسأله اختلاف درجات انسان‌ها در ایمان به صورت واضح و صریح بیان شده است. به عنوان مثال، خادم امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید: «بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي حَاجَةٍ وَ هُوَ بِالْحِيرَةِ أَنَا وَ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ قَالَ فَأَنْطَلَقْنَا فِيهَا ثُمَّ رَجَعْنَا مُعْتَمِينَ قَالَ وَ كَانَ فِرَاشِي فِي الْحَائِرِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ نُزُولًا فَجِئْتُ وَ أَنَا بِحَالِ فَرَمِيْتُ بِنَفْسِي فَيِنَّا أَنَا كَذَلِكَ إِذَا أَنَا بِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ أَقْبَلَ قَالَ فَقَالَ قَدْ أَتَيْتَاكَ أَوْ قَالَ جِئْنَاكَ فَاسْتَوَيْتُ جَالِسًا وَ جَلَسَ عَلَيَّ صَدْرُ فِرَاشِي فَسَأَلَنِي عَمَّا بَعَثَنِي لَهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَحَمِدَ اللَّهُ ثُمَّ جَرَى ذِكْرُ قَوْمٍ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَبْرَأُ مِنْهُمْ إِنْهُمْ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُ قَالَ فَقَالَ يَتَوَلَّوْنَا وَ لَا يَقُولُونَ مَا تَقُولُونَ تَبْرءُونَ مِنْهُمْ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْكُمْ قَالَ قُلْتُ لَا جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ هُوَ ذَا عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا أَفْتَرَاهُ أَطْرَحَا قَالَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا نَفْعَلُ قَالَ فَتَوَلَّوْهُمْ وَ لَا تَبْرءُوا مِنْهُمْ إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَشْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَةُ أَشْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةُ أَشْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةُ أَشْهُمٍ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ وَ لَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ وَ لَا صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الأَرْبَعَةِ وَ لَا صَاحِبُ الأَرْبَعَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الخَمْسَةِ وَ لَا صَاحِبُ الخَمْسَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّتَّةِ وَ لَا صَاحِبُ السَّتَّةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّبْعَةِ؛ امام صادق (علیه‌السلام) در حیره بود و مرا با جمعی از غلامانش دنبال کاری روانه کرد و شب هنگام برگشتیم. بستر من در حیاط خانه‌ای بود که در آن، منزل کرده بودیم. من در حال آزرده‌گی و خستگی

برگشتم و دراز کشیدم. در این میان امام صادق (علیه‌السلام) آمدند و فرمودند: نزد تو آمدیم! من برخاستم و نشستم و آن حضرت بالای بستر من نشست و از کاری که مرا دنبال آن روانه کرده بود پرسید و من به او گزارش دادم و حمد خدا کرد و ذکر جمعی به میان آمد. من گفتم: قربانت گردم، ما از آنها بیزاریم، آنها معتقد به عقیده ما نیستند. فرمود: آنها ما را دوست دارند و آنچه شما عقیده دارید، عقیده ندارند و شما از آنها بیزارید؟ گفتم: آری، فرمود: در این صورت نزد ما هم حقایقی است که نزد شما نیست، پس سزاوار است که ما هم از شما بیزار باشیم؟ گفتم: نه، قربانت گردم! فرمود: اکنون خدا هم حقایقی می‌داند که ما نمی‌دانیم به نظر تو ما را دور می‌اندازد؟ گفتم: نه به خدا قربانت! ما این کار را نکنیم؟ فرمود: آنها را دوست بدارید و از آنها بیزار نباشید؛ زیرا برخی از مسلمانان یک سهم دارند و برخی از آنها دو سهم و بعضی سه سهم و بعضی از آنها چهار سهم و بعضی پنج سهم و بعضی شش سهم و برخی هم هفت سهم و شایسته نیست آن که یک سهم دارد بر عقیده و ایمان آن که دو سهم دارد و اداری شود و نه آن که دو سهم دارد بر آنچه که صاحب سه سهم دارد و اداری شود و نه آن که سه سهم دارد بر آنچه که صاحب چهار سهم دارد و اداری شود و نه آن که چهار سهم دارد بر آنچه که صاحب پنج سهم دارد و اداری شود و نه آن که پنج سهم دارد بر آنچه صاحب شش سهم دارد و اداری شود و نه آن که شش سهم دارد بر آنچه صاحب هفت سهم دارد و اداری شود. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ۴۳).

این روایت و امثال آن به روشنی درجات و مراتب مختلف مسلمانان از لحاظ عقیده را بیان می‌کند و این که نمی‌توان عده‌ای از مسلمانان را که از لحاظ عقیدتی بهره کمتری از اسلام دارند، خارج از اسلام دانست یا از آنها برائت جست.

آیات و روایات فراوانی که در رابطه با تفاوت اسلام و ایمان وارد شده نیز می‌تواند دلیل خوبی بر این مطلب باشد. (پیشین، ص ۲۴). ابو بصیر در روایت صحیح‌های از امام باقر (علیه‌السلام) نقل می‌کند که در رابطه با آیه شریفه ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ؛ بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده است. (الحجرات، ص ۱۴). می‌فرمودند: «فَمَنْ رَعِمَ أَنَّهُمْ آمَنُوا فَقَدْ كَذَّبَ وَ مَنْ رَعِمَ أَنَّهُمْ لَمْ

يُشَلِّمُوا فَقَدْ كَذَّبَ؛ پس کسی که گمان کند که آنها ایمان آوردند، دروغ گفته است و کسی که گمان کند که آنها مسلمان نشدند نیز دروغ گفته است.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ۲۵).

بنابراین، کسی که تنها اقرار زبانی به توحید و نبوت نموده و ضروریات مورد اجماع مسلمین را انکار نکرده است، از دایره کفار خارج می‌شود و نمی‌توان از او به خاطر سایر عقایدش برائت جست و احکام کفار را درباره او جاری دانست. (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ۱۶۰؛ ج ۷، ۲۸۷-۲۸۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ۳۱۶).

این مسأله در روایتی در کمال وضوح نقل شده که حضرت امیر (علیه السلام) حتی کسانی که با آن حضرت جنگیدند را محکوم به کفر نمی‌داند. در این روایت که در قرب الإسناد نقل شده این گونه از قول حضرت امیر (علیه السلام) آمده است: «إِنَّا لَمْ نُقَاتِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَهُمْ، وَ لَمْ نُقَاتِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَنَا، وَ لَكِنَّا رَأَيْنَا أَنَّا عَلَى حَقٍّ، وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ عَلَى حَقٍّ؛ مقاتله ما با آنان بر این اساس نبود که ما آنان را کافر بدانیم یا آنها ما را کافر بدانند، بلکه ما خود را بر حق می‌دانستیم و آنان نیز خود را بر حق می‌دیدند.» (حمیری، ۱۴۱۳ق، ۹۳).

دلالت این روایت بر این معنا کاملاً روشن است.

در روایت صحیح دیگری نقل شده که حمران بن اعین می‌گوید: «قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ أَلَيْسَ هُوَ دَاخِلًا فِي الْإِيمَانِ فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ قَدْ أُضْيِفَ إِلَى الْإِيمَانِ وَ خَرَجَ مِنَ الْكُفْرِ؟ (از امام باقر علیه السلام) پرسیدم: آیا کسی که داخل در اسلام شده، داخل در ایمان نیست؟ فرمود: خیر، اما چنین کسی نسبتی با ایمان پیدا کرده و از کفر خارج شده است.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ۲۷).

همچنین در یک روایت صحیح دیگری نقل شده که سفیان بن سمط می‌گوید: «سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ التَّقِيَا فِي الطَّرِيقِ وَ قَدْ أَرَفَ مِنَ الرَّجُلِ الرَّجِيلُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَأَنَّهُ قَدْ أَرَفَ مِنْكَ رَجِيلٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ فَالْقِيَا فِي الْبَيْتِ فَلَقِيَهُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا فَقَالَ الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حِجُّ الْبَيْتِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَذَا

الإِسْلَامَ وَ قَالَ الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا فَإِنْ أَقْرَبَهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا؛ مردی از امام صادق (علیه‌السلام) پرسید: فرق میان اسلام و ایمان چیست؟ حضرت جوابش را نفرمود، دوباره سؤال کرد، باز جوابش را نفرمود، آن گاه روزی در میان راه به یکدیگر برخوردند و کوچ کردن آن مرد نزدیک شده بود، امام صادق (علیه‌السلام) به او فرمود: گویا کوچ کردنت نزدیک شده است، عرض کرد: آری. حضرت فرمود: در خانه‌ام به دیدارم بیا. آن مرد به دیدارش رفت و از آن حضرت فرق میان اسلام و ایمان را پرسید. حضرت فرمود: اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند؛ یعنی شهادت دادن به اینکه شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی‌شریک نیست و این که محمد بنده و رسول اوست و اقامه نماز و پرداخت زکات و حج خانه کعبه و روزه ماه رمضان. این است اسلام. اما ایمان، معرفت این امر است با این صورت ظاهری. پس اگر کسی به آنها اقرار کند و به این امر عارف نباشد، مسلمان است و گمراه.» (پیشین، ۲۴-۲۵).

ملا صالح مازندرانی (رحمه‌الله) در شرح این روایت، مقصود از «امر»ی که حضرت فرمودند ایمان معرفت این امر است را ولایت می‌داند و در ادامه، با اشاره به این که ضال هم در حقیقت کافر است، به فرق میان آن دو اشاره کرده، می‌گوید:

«أَنَّ الْكَافِرَ لَمْ يَدْخُلْ فِي الدِّينِ وَ الضَّالُّ دَخَلَ فِيهِ وَ تَرَكَ أَعْظَمَ أَرْكَانِهِ وَ هُوَ الْوَلَايَةُ فَضَلَّ عَنْهُ؛ کافر داخل در دین نیست، اما ضال، داخل در دین است، ولی بزرگ‌ترین رکن آن، یعنی ولایت را ترک کرده، بنابراین گمراه است.» (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ج ۸، ۷۳).

مرحوم مجلسی (رحمه‌الله) نیز معتقد است از این روایت می‌توان دو تفاوت میان اسلام و ایمان برداشت نمود. یکی این که اسلام عبارت است از انقیاد ظاهری و در آن اذعان و تصدیق قلبی شرط نیست، بر خلاف ایمان که در آن اعتقاد قلبی و باطنی شرط است. دیگر این که در ایمان، اعتقاد به ولایت شرط است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ۱۲۵).

به هر حال، از این حدیث می‌توان به روشنی دریافت که حتی اعتقاد به ولایت که در برخی روایات از اجزای اسلام شمرده شده بود، در اینجا نشانه ایمان شمرده شده است و اسلام، بدون آن نیز محقق می‌شود.

مرحوم مجلسی (رحمه‌الله) در پایان باب «أَنَّ الْإِسْلَامَ يُحَقَّقُ بِهِ الدِّمُّ وَ تُؤَدَّى بِهِ الْأَمَانَةُ وَ

أَنَّ الثَّوَابَ عَلَى الْإِيمَانِ» از اصول کافی، تحقیق و تبیینی در خصوص معنای اسلام و ایمان بیان می‌کند. وی می‌نویسد:

«اعلم أن الذي ظهر لنا من مجموع الآيات المتصافرة والأخبار المتكاثرة الواردة في الإيمان و الإسلام و حقائقهما و شرائطهما أن لكل منهما إطلاقاً كثيرة في الكتاب و السنة و لكل منهما فوائد و ثمرات تترب عليه؛ بدان که آنچه از مجموع آیات متعدد و اخبار فراوانی که درباره ایمان و اسلام و حقیقت و شرایط هر یک وارد شده، برای ما ظاهر می‌شود این است که هر یک از این دو لفظ، اطلاقات فراوانی در کتاب و سنت دارند و هر کدام از این اطلاقات نیز فواید و ثمراتی دارد که بر آن مترتب می‌شود.» (پیشین، ص ۱۲۷).

سپس برخی از معانی و اطلاقات ایمان را بر می‌شمارد و درباره لفظ اسلام چنین می‌نویسد:

«وَأَمَّا الْإِسْلَامُ فَيُطْلَقُ عَالِيًا عَلَى التَّكْلِيمِ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَ الْإِقْرَارِ الظَّاهِرِيِّ وَ إِنْ لَمْ يَقْتَرِنْ بِالْإِذْعَانِ الْقَلْبِيِّ وَ لَا بِالْإِقْرَارِ بِالْوِلَايَةِ كَمَا عَرَفْتَ سَابِقًا، وَ ثَمَرَتُهُ إِنَّمَا تَظْهَرُ فِي الدُّنْيَا مِنْ حَقْنِ دَمِهِ وَ مَالِهِ، وَ جَوَازِ نِكَاحِهِ وَ اسْتِحْقَاقِهِ الْمِيرَاثَ وَ سَائِرِ الْأَحْكَامِ الظَّاهِرَةِ لِلْمُسْلِمِينَ وَ لَيْسَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَ قَدْ يُطْلَقُ عَلَى كُلِّ مِنْ مَعَانِي الْإِيمَانِ حَتَّى الْمَعْنَى الْآخِرِ، فَيَكُونُ بِمَعْنَى الْاسْتِسْلَامِ وَ الْانْقِيَادِ التَّامِّ؛ اسلام غالباً بر نطق به شهادتین و اقرار ظاهری اطلاق می‌شود، اگرچه با اذعان قلبی و با اقرار به ولایت همراه نباشد و ثمره آن تنها در دنیا ظاهر می‌شود و عبارت است از محفوظ ماندن خون و جان و جواز نکاح و استحقاق میراث و سایر احکام ظاهری مسلمانان، اما در آخرت بهره‌ای برای چنین کسی نیست. البته گاهی اسلام به هر کدام از معانی ایمان که گفته شد، حتی بر معنای اخیر نیز اطلاق می‌شود و در این صورت به معنای تسلیم شدن و انقیاد تام در برابر خداوند خواهد بود.» (پیشین).

از آنچه گذشت روشن می‌شود، که روایاتی که در بخش قبل مبنی بر کفر مخالف نقل شد، نمی‌تواند به معنای کفر فقهی باشد؛ زیرا پایین‌ترین مرحله اسلام، با اقرار به شهادتین محقق می‌شود و شخص مقرر به توحید و نبوت از دایره کفر خارج است.

شاهد دیگر بر این معنا این است که در اغلب روایاتی که حکم به کفر مخالف شده، کفر در مقابل ایمان قرار گرفته، نه در مقابل اسلام.

البته، برخی از فقهای شیعه خواسته‌اند از برخی از این روایات، کفر فقهی مخالف را استنباط کنند. از جمله روایاتی که در این زمینه به آنها استناد شده، روایات مربوط به ولایت ائمه (علیهم السلام) است که در بخش پیشین نقل و بررسی شد. مرحوم صاحب حدائق با استناد به این روایات، مخالف را حتی از لحاظ فقهی کافر و نجس می‌داند و با اعتراف به این که قول مشهور در میان متأخرین، حکم به اسلام مخالف است، ادعا می‌کند که قول مشهور در نزد قدمای اصحاب، حکم به کفر و نصب و نجاست آنهاست (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۸۸).

لکن در مقابل، پاسخ‌های شدیدی به صاحب حدائق در این خصوص داده شده و برداشت ایشان از روایات و کلام علمای متقدم، برداشت نادرستی قلمداد شده است. امام خمینی (رحمه‌الله) در کتاب الطهارة به شدت بر صاحب حدائق اعتراض نموده و از وی به عنوان «بَعْضٌ مِّنْ اِخْتَلَّتْ طَرِيقُهُ؛ کسی که روش مختل و نادرستی دارد» یاد نموده است. امام (رحمه‌الله) در بحث حکم مخالفین، تأکید می‌کند که اگر مقصود از اسلام، معنای فقهی آن باشد که در مقابل کفر فقهی قرار دارد، بدون شک، اعتقاد به ولایت در آن شرط نیست؛ زیرا سیره مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بر همنشینی و مناکحه و معاشرت با آنان و خوردن ذبیحه شان و نیز مترتب نمودن آثار سوق المسلمین بر بازارهای آنان مستقر بوده است.

امام (رحمه‌الله) در ادامه به ذکر ادله مورد استناد صاحب حدائق پرداخته و آنها را نقد می‌کند و معتقد است که اگر به فرض، کفر مخالف را بپذیریم، اثبات نجاست آنها ممکن نیست و چنین چیزی را نمی‌توان از روایات و کلام اصحاب استنباط نمود. علاوه بر این، کفر آنها نیز قابل اثبات نیست؛ به دلیل این که در ابواب مختلف فقهی، لفظ «مسلم» بر آنها اطلاق شده و علاوه بر این، ارتکاز متشرعه از صدر اسلام تاکنون بر اسلام آنها مستقر است. سپس امام (رحمه‌الله) در توضیح روایاتی که در آنها حکم به کفر مخالف شده، به صراحت به این مسأله اشاره می‌کند که این اخبار و امثال آنها حمل بر بعضی از مراتب کفر می‌شود و سپس به آیات و روایاتی اشاره می‌کند که در آنها اسلام، ایمان و شرک به معانی مختلف و درجات و مراتب متفاوتی اطلاق شده است. (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ۴۲۸-۴۳۸).

بررسی شمولیت موضوع روایات دال بر کفر مخالفین در مورد اصناف آنها

اما مخالف اصنافی دارد که عبارتند از: جاهل، منکر و معاند. در اینجا به بررسی این مسأله می‌پردازیم که آیا موضوع روایات دال بر کفر مخالفین تمامی این سه گروه را شامل می‌شود، یا تنها برخی از این سه گروه مشمول این حکم‌اند.

اکثر روایاتی که در این زمینه وارد شده و ما چند مورد از آنها را ذکر و بررسی نمودیم، شامل عمومات و اطلاقاتی هستند که حکم کفر در آنها بر یکی از عناوین کفرساز، مانند قول به تشبیه و تجسیم یا عدم پذیرش ولایت ائمه (علیهم‌السلام) و... بار شده است، بدون این که عنوان مذکور، مقید به قید خاصی شود.

لکن در مورد علم و جهل به یقین می‌توان گفت که این اطلاقات و عمومات در روایات مذکور اراده نشده است. دلیل بر این مطلب، وجود قیود و مخصص‌های لفظی و لَبّی مبنی بر تضييق دایره این حکم است.

مقصود از مخصص لبّی، ضرورت حکم عقل به معذوریت جاهل است.

علمای شیعه در کتب خود به صورت مفصل این بحث را مطرح نموده‌اند که احکام واقعی نسبت به عالم و جاهل تفاوتی ندارد و عالم و جاهل، نسبت به تکالیف و احکام واقعی مشترکند؛ قاعده‌ای که به قاعده اشتراک مشهور است. این قاعده، از قواعدی است که مورد اجماع است و برخی ادعا کرده‌اند که در این زمینه اخبار متواتر وجود دارد (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ۸۴).

اما آنچه مهم است این که این عده، خود تصریح کرده‌اند که این اشتراک، در اصل حکم و در واقع است، لکن در مرحله تنجز تکلیف، میان عالم و جاهل تفاوت وجود دارد و شخص جاهل، به یقین مشمول آثار آن احکام نمی‌شود.

به بیان مرحوم شیخ انصاری (رحمه‌الله)، طریقه عقلا این است که قوانین و احکام را برای عموم افراد جعل و وضع می‌کنند، اما آنها را در خصوص جاهل منجز نمی‌دانند (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ۱۷۲). اساساً، بازخواست و عقاب کسی که نسبت به حکمی جاهل است، از لحاظ عقل و عرف عقلا قبیح است.

البته ذکر این نکته نیز ضروری است که مقصود از جاهل، جاهل قاصر است؛ یعنی

کسی که بی اطلاع باشد و در تحصیل اطلاع نیز کوتاهی نکرده باشد. اما جاهل مقصر، یعنی کسی که کوتاهی نموده و از احکام و قوانین اطلاع پیدا نکرده، نسبت به این بی اطلاعی مستحق ملامت و مذمت است.

دلیل بر این مطلب، اولاً حکم عقل است. عقل، شخص جاهلی را که توانایی کسب اطلاع و علم دارد، معذور نمی‌داند و ملاک عدم معذورت، قبیح نبودن مؤاخذه چنین جاهلی است (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق؛ ج ۲، ۴۱۵-۴۱۶).

علاوه بر این، آیاتی که دال بر وجوب تحصیل علم است، مانند آیه سؤال از اهل الذکر (النحل، ۴۳) و نیز روایاتی که بر وجوب کسب علم و مذمت ترک سؤال دلالت دارد، همه این آیات و روایات نیز بر عدم معذورت جاهل مقصر دلالت می‌کند. همچنین، روایاتی که دلالت بر مؤاخذه جهال و مذمت بر انجام گناهان مجهول دارد، به روشنی وجوب تحصیل علم و عدم معذورت جاهل مقصر را افاده می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ۱۸۷).

بنابراین، روشن شد که حکم عقل مبنی بر قبیح مؤاخذه جاهل قاصر، این روایات را تخصیص می‌زند و جاهل قاصر از تحت عموم این روایات خارج می‌شود. علاوه بر حکم عقل که به منزله مخصص لای این روایات به شمار می‌رود، مخصص لفظی نیز برای این عمومات وجود دارد.

روایات متعددی از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) نقل شده که جاهل را از تحت عموم روایات کفر خارج می‌کند. از جمله این احادیث، حدیث مشهوری است که از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به این صورت نقل شده است: «وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَ النَّسْيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ...» از امت نه چیز برداشته شده است، خطا و فراموشی و آنچه نمی‌دانند و...» (پیشین، ج ۲، ۴۶۳).

مرحوم مجلسی (رحمه‌الله) در ذیل این حدیث بیان می‌کند که ظاهر این حدیث معذور بودن جاهل است به طور مطلق و مضمون بسیاری از آیات و روایات نیز بر این مطلب دلالت دارد (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ۳۹۱).

از جمله روایاتی که این عمومات را تخصیص می‌زند، روایاتی است که در آنها به

«مستضعف» اشاره شده است. در کافی شریف و برخی از کتب روایی دیگر، بابتی تحت عنوان «بَابُ الْمُسْتَضْعَفِ» وجود دارد. روایاتی که در این ابواب نقل شده‌اند، می‌توانند عموماً موجود در روایات کفر مخالف را تخصیص بزنند.

در این که مقصود از مستضعف چیست، تعبیر مختلفی در روایات بیان شده است که در اینجا به بررسی این عنوان می‌پردازیم.

مرحوم کلینی (رحمه‌الله) در کافی روایتی را از زراره نقل می‌کند که وی از امام باقر (علیه‌السلام) در خصوص مستضعف سؤال نمود. امام (علیه‌السلام) در پاسخ به این سؤال، مستضعف را این‌گونه تعریف فرمودند: «هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ فَهُمْ الصَّبِيَانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ؛ مستضعف کسی است که نه حيله‌ای او را به سوی کفر هدایت می‌کند تا کافر شود و نه راهی او را به سوی ایمان رهنمون می‌شود. نه می‌تواند ایمان آورد و نه می‌تواند کافر شود. مستضعفان، همان کودکانند و نیز هر کسی از مردان و زنان که از لحاظ عقل، مانند کودکان باشند. تکلیف از این عده برداشته شده است.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ۴۰۴).

این مضمون در چند روایت دیگر نیز تکرار شده است و شامل افرادی می‌شود که از لحاظ عقل و ادراک در حدی نیستند که صحیح را از سقیم تشخیص دهند و قدرت تحلیل و ارزیابی مسائل را ندارند.

از مجموع آنچه گذشت می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که از میان سه صنفی که برای مخالف ذکر شد، جاهل و منکر از دایره شمول و عموم روایات کفر مخالف خارج می‌شوند. در خصوص جاهل مسأله روشن است، اما درباره منکر تکرار این توضیح لازم است که مقصود از منکر، همان‌گونه که در بخش بررسی‌های معناشناختی گذشت، کسی است که عقیده حق را انکار می‌کند، اما انکارش بخاطر جهل مرکب است. توضیح این که اگر شخص منکر، به هر دلیلی از جمله استضعاف فکری و فرهنگی - پس از فحص و تحقیق، به غلط به این نتیجه رسید که برخی از عقاید حقه را انکار نماید، بر اساس اصول قرآنی و روایی مستحق عقاب نیست.

بنابراین، از میان اصناف مخالف، تنها صنفی که داخل در عموم روایات کفر قرار می‌گیرد، مخالف معاند است؛ یعنی کسی که از روی علم و اطلاع، عقیده حق را انکار می‌کند و از پذیرش آن سر باز می‌زند.

به بیان دیگر، نتیجه جمع بین طوایف مختلف روایات و سایر ادله این است که اگر کسی از عقیده حق مطلع گردد و پس از تحقیق و بررسی یا بدون آن، صحت و حقانیت آن بر او آشکار گردد، اما به دلیل لجاجت، جاه طلبی، منفعت طلبی، یا هر دلیل دیگری گردنکشی نماید و آن را نپذیرد، عموم روایات کفر او را در بر می‌گیرد، اگرچه در ظاهر شهادت به توحید و رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدهد. همچنین، اگر عقیده صحیح به گوش کسی برسد، اما با وجود توانایی، تحقیق و بررسی ننماید و به دنبال کشف حقیقت نرود، چنین شخصی نیز در صورت انکار عقیده حق، کافر به شمار می‌رود؛ زیرا چنین شخصی را نمی‌توان جاهل قاصر یا مستضعف قلمداد نمود و در روایت نیز به صراحت آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «الضَّعِيفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّتُهُ وَ لَمْ يَعْرِفِ الْإِخْتِلَافَ فَإِذَا عَرَفَ الْإِخْتِلَافَ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ؛ ضعیف کسی است که حجت به او نرسد و اختلاف را نفهمد. بنابراین، اگر اختلاف مردم را بفهمد، مستضعف نیست.» (پیشین، ج ۲، ۴۰۶).

نتیجه گیری

از مجموع آنچه گذشت می توان چنین برداشت کرد که اسلام و کفر، مراتب متعددی دارند و در مقابل هر مرتبه‌ای از اسلام، مرتبه‌ای از کفر قرار دارد. به دیگر بیان، کفر و اسلام، عام و خاص من وجه‌اند؛ یعنی برخی از مصادیق کفر، قطعاً با اسلام جمع نمی‌شود، مانند کفر به خدا و رسول و برخی از مصادیق اسلام نیز با کفر قابل جمع نیست، مانند بالاترین درجه اسلام و ایمان که برای انبیا و اولیای الهی ثابت می‌شود. این مرتبه از اسلام و ایمان، با هیچ مرتبه‌ای از کفر قابل جمع نیست. اما مراتبی که در میانه قرار دارند، با یکدیگر قابل جمع‌اند و در مقابل هر مرحله‌ای از اسلام، مرتبه‌ای از کفر نیز وجود دارد.

به عنوان مثال، کسی که شهادتین بگوید، اما اعتقادی به ولایت نداشته باشد، در مرتبه‌ای از اسلام قرار دارد که در مقابل آن مرتبه‌ای از کفر، یعنی کفر اعتقادی قرار دارد. همچنین، کسی که شهادتین بگوید و به ولایت نیز اقرار کند و به تمامی آنچه از سوی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه (علیهم‌السلام) آمده معتقد باشد، اما در مقام عمل اتمامی به مقتضای اعتقادش نداشته باشد، چنین شخصی نیز با این که نسبت به مورد قبل، در مرتبه بالاتری از اسلام قرار دارد، اما او نیز محکوم به مرتبه‌ای از کفر، یعنی کفر عملی یا اخلاقی است.

مراجعه به روایات نیز نشان می‌دهد که لفظ کافر یا مشرک، علاوه بر منکر خدا و رسول، بر گروه‌های مختلف دیگری با عقاید و اعمال مختلف اطلاق شده‌اند؛ از جمله بر غیر امامی (پیشین، ج ۱، ۴۲۷)، کسی که کفر به نعمت بورزد (پیشین، ج ۲، ۳۸۹)، کسی که امر خدا را ترک کند (پیشین، ۳۸۷)، کسی که نماز را ترک کند (پیشین، ۳۸۶)، زناکار (پیشین، ج ۵، ۱۲۳)، شارب خمر (پیشین، ج ۶، ۴۰۵) و موارد دیگری که در روایات مصداق کفر یا شرک معرفی شده‌اند. این در حالی است که ممکن است شخص تارک الصلاة یا شارب خمر و یا زناکار، از لحاظ نظری، معتقد به توحید، نبوت، امامت و سایر عقاید حقه باشد. اما دقت در همین روایات نشان می‌دهد که کفری که به این گروه‌ها نسبت داده شده در مقابل ایمان قرار گرفته، به خلاف کفری که به منکر خدا و رسول نسبت داده می‌شود و در مقابل اسلام است. همین مطلب نشان دهنده اختلاف این گروه‌ها در مراتب کفر و اسلام است.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن بابویه، صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶ش)، الأمالی (للصدوق)، کتابچی، تهران، چاپ ششم.
- ۳- ابن بابویه، صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۶ق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، دار الشریف الرضی للنشر دوم، قم.
- ۴- ابن بابویه، صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۸ق)، التوحید، تحقیق هاشم حسینی، ی جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
- ۵- ابن بابویه، صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸ق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، نشر جهان اول، تهران، چاپ اول.
- ۶- انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۹ق)، فرائد الأصول، مجمع الفکر الإسلامی، قم، چاپ اول.
- ۷- انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق)، کتاب الصلاة، تحقیق گروه پژوهش کنگره، ۳ جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم.
- ۸- بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیة، تحقیق مهدی مهریزی و محمد حسن درایتی، الهادی، قم، چاپ اول.
- ۹- بحرانی، آل عصفور، یوسف بن أحمد (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، تحقیق محمد تقی ایروانی و سید عبد الرزاق مقرر، ۲۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۱۰- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ق)، المحاسن، ۲ جلد، دار الکتب الإسلامیة، قم، چاپ دوم.
- ۱۱- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۱۲- حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ق)، قرب الإسناد، تحقیق مؤسسة آل البيت علیهم السلام، یک جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۱۳- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۱۱ق)، الذخیرة فی علم الکلام، یک جلد، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

- ۱۴- شعیری، محمد بن محمد (بی تا)، جامع الأخبار، یک جلد، المطبعة الحیدریة، نجف، چاپ اول.
- ۱۵- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الامامیة، ۸ جلد، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران، چاپ سوم.
- ۱۶- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۶ق)، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، یک جلد، دار الأضواء، بیروت، چاپ دوم.
- ۱۷- طباطبایی، علامه، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
- ۱۸- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق محمدباقر خراسان، ۲ جلد، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول.
- ۱۹- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء، تحقیق گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۷ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۲۰- فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۷۶ش)، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ۲ جلد، انتشارات رضی، قم، چاپ اول.
- ۲۱- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، ۸ جلد، دارالکتب الإسلامیة، تهران، جلد چهارم.
- ۲۲- مازندرانی، محمد صالح بن أحمد (۱۳۸۲ق)، شرح الکافی - الأصول و الروضة، تحقیق ابوالحسن شعرانی، ۱۲ جلد، المكتبة الإسلامیة، تهران، چاپ اول.
- ۲۳- مازندرانی، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۶۹ق)، متشابه القرآن و مختلفه، ۲ جلد، دار بیدار للنشر، قم، چاپ اول.
- ۲۴- مجلسی، علامه، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ۲۶ جلد، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم.
- ۲۵- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ق)، کتاب الطهارة، ۴ جلد، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران، چاپ اول.
- ۲۶- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۲۸ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول.

